

سخنی با آقای سدید

کبیر توحی

(۲۰۱۱-۰۹-۱۱)

بعد از سلام ،

از رفقا و دوستان شنیدم که در سایت افغانستان آزاد - آزاد افغانستان نوشته شما به جواب شخصی به نام فاریابی [که شما را مخاطب قرار داده ، و در خط نخست به تمام کمونیست های واقعی و در پی آن به میلیارد ها انسان ، شدید ترین و بدترین توهین ممکنه را روا داشته است] ؛ منتشر گردیده است .

به سراغ پورتال افغانستان آزاد رفتیم . نوشته شما را که در متن آن نگاشته فاریابی را نقل نموده اید ، مطالعه کردم . در لحظه ای که نقل گفتار وی در نوشته شما خوانده شد ، به یاد زندان پلچرخی و گفته ی (خواجه موسی) خلقی در اتاق جزائی افتادم ، که نامبرده مرا به بحث حقانیت اسلام و کمونیزم دعوت کرد . چه می شود ، اگر آن خواننده گان عزیزی که این مطلب تداعی شده در ذهنم را [در متن جلد اول (خاطرات زندان) از این قلم] در سایت (پیام آزادی) مطالعه نکرده باشند ؛ در ذیل نظری به آن بیاندازند :

« ۲- دعوت به مناظره نا خواسته در مورد اسلام و کمونیزم »

در زیر عنوان بالا درج صفحه ۳۹ همان کتاب چنین آمده :

« برای بار دوم بود که باخواجه موسی در یک اتاق قرار داده شدم . لازم است در مورد وی که بعد از انتقالش از همین سلول ، دیگر ندیدمش ؛ بیشتر بنویسم . کسانی که در میان بیشترین افراد دارای علامه و یا علامات فارقه باشند به سادگی به خاطر سپرده می شوند . خواجه موسی هم دارای چند علامه فارقه مثل رنگ موی طلائی ، صورتی دارای خال های ریز و کوچک به رنگ نضاری و جلد سپید روشن داشت . بار اول وی را در یکی از ماههای نیمه دوم سال ۱۳۵۹ در " اتاق محصلین " دیدم ، بسیار ناراحت به نظر می رسید . می گفت : " مرا از پوهنتون [دانشگاه] یک راست به خاد آوردند ، بدون آنکه جرمی را مرتکب شده باشم . این مو طلائی و چشم آسمانی که بر صورتش خال های بسیار ریز و نضاری رنگ دیده میشد ، اگر گپ نمی زد و یا به کدام زبان اروپایی صحبت می نمود . (شاید) کسی تشخیص داده نمی توانست که وی افغان است .

روزی خواجه موسی را به " محکمه " بردند . از " محکمه " که برگشت . به دولت (زیر لب) فحش می داد . بعد از لحظاتی (بر روال معمول) ، هم سلولی ها از وی جریان " محکمه " اشرا پرسیدند . با خشمی که نمی خواست در چهره اش ظاهر شود (؛ مگر از آوازش این خشم نمایان گردید) ، ابراز داشت : " بی ناموس ها مرا پنج سال قید کردند ... " بعداً در برابر پرسش دیگری با ناراحتی و بی میلی گفت : " سرم از شدت درد می ترکد باز گپ می زنیم ... " جمله اشرا ناتمام گذاشته بر روی توشک دراز کشیده بازویش را بر روی پیشانیش گذاشت . بعضی از جوانان محصل [دانشجو] که در این اتاق زندانی بودند ، می گفتند که وی خلقی است . این جوان خلقی بعد از " محکمه " شایع ساخت که به اتهام عضویت در حزب اسلامی پلید ترین حزب در تاریخ احزاب اسلام بنیاد گرا جهان [گرفتار شده است . از آن تاریخ به بعد از اسلام بنیاد گرا با تعصب

شدید به دفاع بر می خاست . در واقع همکاری اشرا با اطلاعات زندان در زیر همین پوشش (عضو حزب گلب الدین قاتل و اجنت چند سره) آغاز کرده بود . وی که مؤظف حاجی نواب یک تن از آدمکشان حزب اسلامی شده بود . در مورد زندانیانی که از دید اطلاعات خطرناک تشخیص داده می شدند اکثراً در انتقال شان (یا طور جزایی و یا انتقال به مقاصد ...) از یک بلاک به بلاک دیگر ، از یک سمت به سمت دیگر ، آنانرا تنها نمی گذاشتند . اکثراً در جوار هر کدام یک تن از همکاران مخفی اطلاعات تحت پوشش همان تشکیل ای که زندانی بدان منسوب می بود ؛ حضور می داشت [روی این مسئله باز هم صحبت خواهد شد] . خواجه موسی خلقی برای تثبیت هویت سیاسی خود به مثابه یک مسلمان معتقد به حکمتیار ، من را نشانی کرده بود . وی به درستی می دانست که در میان مجموع طیف چپ انقلابی ضد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی [ورژیم مزدور] ، صرفاً من و سه یا چهار زندانی دیگر ، نماز نمی خواندیم . من من حیث یک کمونیست شناخته شده در طی مدت حبس که هفت سال و نه ماه و چهارده روز را احتواء کرد ؛ حتا یک بار هم به نماز ایستاده نشدم [در همین رابطه در آینده بحث هایی را دنبال خواهیم کرد] . وی در یکی از روز ها که نماز شام و یا نماز خفتن نزدیک بود ، مرا مخاطب قرار داده گفت : " توخی صاحب بیا که من و شما در رابطه با دین اسلام و کمونیزم مناظره کنیم " . فکر می شد نخستین باری بود که وی با حاجی نواب در یک سلول توظیف شده بود . از این طرز صحبت اش حاجی نواب با چهره ی سوال بر انگیز به جانب من نگریست . سرحدی که با ریا کاری در برابر چپ از عدم باورش به خدا حرف می زد ؛ مگر در اتاق های عمومی به نماز ایستاده می شد ، در همین لحظه از تشناب برآمده داخل سلول شد . خواجه موسی در حالیکه از جایش به خاطر رفتن به تشناب و وضوء ساختن بلند می شد ، با لحن یک جوان تازه به کشفیات حیرت برانگیز دست یافته ، چنین گفت : " باشه از وضوء گرفتن که خلاص شدم باز گپ می زنیم " . موصوف که داخل تشناب رفت ، حاجی نواب به آهستگی طوری که سرحدی نشنود اظهار داشت : " توخی صاحب بانس که اینطور کارها کند ما او را نمی شناسیم ... " در جوابش چیزی نگفتم . بعداً حاجی نواب به نماز ایستاد . متوجه " لیر " ی که قرآن بالایش گذاشته شده بود ، شدم . بعداً نگاهی به آن انداخته صفحات اشرا ورق زدم ، چشمم به آن بخش از ترجمه آیه ها افتاد که نوشته بود :

« کسانی که ایمان نیاوردند مال شانرا به غنیمت گرفته زنان و اطفال شان ... خود شانرا بکشید » .
کشتن مخالفان (سوره التوبه آیه 29) : کسانی را از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمیکنند و دین حق را نمی پذیرند بکشید ، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.

سوره توبه آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

[ای کسانی که ایمان آورده اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید! تا در شما درستی و شدت را بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است!]

سوره توبه آیه ۵

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

ا پس چون ماههای حرام به سر آمد آنگاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید. و آنها را دستگیر و محاصره کنید. و هر سو در کمین آنها باشید. چنانچه توبه کردند و نماز به پای داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید. که خدا آمرزنده و مهربان است [.

پیش از آنکه خواجه از داخل تشناب بیرون شود قرآن را در همان صفحه ای که " خط بر " کاغذی قرار داشت بر گردانده از " لیر " دور شدم . خواجه موسی از تشناب برآمد و به نماز ایستاد . نمازش که تمام شد ، به ادامه گپ قبلی خود می خواست چیزی بگوید . مجال حرف زدن ندادمش . باشتاب آمیخته با بی میلی گفتم : « خواجه صاحب می دانم تو چرا بدون موجب مرا به مناظره دعوت می کنی . من تا به حال در زندان با هیچ کسی در رابطه با ایمانش به خدا و قرآن جر و بحثی نداشته ام و نه تمایل دارم در این مورد با کسی جر و بحث نمایم . از اینکه خودت بدون علت مرا به مناظره دعوت کردی تعجب نمی کنم . حالا اجازه بده از تو بپرسم که عساکر اسلام چرا به سایر کشورها تجاوز کرده باشندگان آنها به زور شمشیر به دین اسلام دعوت کردند و کسانی که اسلام نیاوردند و به دین و آئین خودشان پشت نکردند و آنها لگد مال نمودند ، آنان را در برابر چشمان زنان و اولاد هایشان سر بریدند . دار و ندار شان را به غنیمت گرفتند و خانواده های شان را با بند و زنجیر بسته با پای های برهنه و پرآبله و خونین - در حالی که مادران اطفال کوچک و شیرخوارشانرا در آغوش داشتند و پا به پای عساکر مهاجم گام بر میداشتند - به شهر های سرداران سپاه غارتگر و سفاک کشاندند . انسان های آزاد را به کنیز و غلام و برده تبدیل نموده ، آنها را در خدمت خود قرار دادند » .

این به اصطلاح " روشنفکر " خلقی مسلمان نما که تازه می خواست در مورد قرآن کسب معلومات کرده جر و بحث هایی را به خاطر تثبیت خودش به مثابه یک مسلمان صادق و عضو " حزب اسلامی " دامن زده اختلافات بین چپ و راست را عمیقتر ساخته و تا سطح برخورد برساند ، همچنان سمت و سوی مبارزه شانرا در میان زندان از خط اصلی - که همانا مبارزه بر ضد رژیم پویشالی و اشغالگران شوروی بود - منحرف سازد ، با دستپاچگی گفت : " اینطور نیست در کجای قرآن چنین نوشته شده " با صدای تمسخر آمیز در جواب وی گفتم : " چند لحظه قبل من بدون اجازه ات بعضی از صفحات قرآن را مرور کردم ، چشمم به همین آیه ها افتاد " بیدرنگ همان صفحات را برایش نشان دادم که سخنان فوق در آن وضاحت یافته بود . خواجه صاحب ظاهراً با تعمق به آن بخش از آیه های قرآن نظر انداخت . بعد از مکث کوتاهی سرش را بلند کرده به شیوه ملای مهربانی که نوبت " نان ملا " از جانب پرسنده را هم در نظر داشته ، نمی خواهد که " ولس کوچه " [اهالی کوچه] را برنجاند ، به تشریح و تفسیر بیشتر آن آیه ها پرداخت . در واقع گپ و گفت همان ملاهای مساجد را نشخوار کرد که گویا : " اینان به امر خدا مردم جاهل و کافر و راه گم را به راه راست دعوت و هدایت کردند . هرگاه اینکار را نمی کردند مردم در گمراهی مانده در وحشت و بربریت زندگی میکردند و در دوزخ تا ابد می سوختند ... " و از این قبیل گپ های میلیون بار تکرار شده ... حاجی نواب روی هر انگیزه ای که بود در میان حرف خواجه دویده با خشونت کمتر محسوس ابراز داشت " خوجه صاحب این بحث ها را بسکلان [

قطع کن [در زندان ضرور نیست ... " . خواجه موسی که از موقف و صلاحیت حزبی حاجی نواب در حزب حکمتیار از طریق اطلاعات زندان باخبر بود و از جانب دیگر نیاز داشت که مورد توجه " حاجی صاحب " قرار بگیرد ، خاموش شد و از ادامه تشریحات " عالمانه " اش [در جهت سر بریدن آنانی که اسلام نمی آوردند و زنان و جگر گوشه هایشان جزو غنایم جنگی محسوب شده از سرزمین های سرسبز و حاصلخیزشان ، و از تمدن و اجتماع پیشرفته ، آرام و صلح آمیز شان به ریگزار های سوزان و بی آب و بی علف عربستان بدوی- شبنانی و بسیار دور از سیر تکامل جوامع همجوار ؛ مثل ایران و افغانستان و مصر ... انتقال داده می شدند ...] منصرف گردید . « .

بلی آقای سدید ! این جوان می کوشید بعد از زندان به داخل " حزب اسلامی " منفور بخزد و به کار و بار اطلاعاتی در آن حزب مشغول شود . حاجی نواب که خود یک تن از برجسته ترین جنایتکاران حزب اسلامی بود . وی را می شناخت . خواجه از طرح مناظره با من از یک جانب آرزو داشت خود را در ذهن حاجی نواب از هواداران دو آتشه حزب منفور گلبدین ثبت نماید و از جانب دیگر می خواست روابطه بالنسبه آرام احزاب اسلامی را علیه طیف چپ در زندان دچار تکان و بحران و تشنج نماید .

حالا من (من نوعی) ، به این فکر اندر شده ام که این شخص (فاریابی) که خودش را در زیر اسم به عاریه گرفته فاریابی قایم کرده ، تا میلیونها مردم جهان را به باد داو و دشنام - دشنامی که بازتابی است از طینت و سرشت شخص خودش - گرفته ؛ نکند که (هفت کوه سیاه دربین) مانند خواجه موسی می خواهد توجه حاجی نواب هایی باند های اسلامی ، به خصوص باند حکمتیار بی عار را جلب کند . و یا اصلاً بعد از خزیدن در آن باند افتخار عضویت آن حزب منفور را کمایی کرده ، ناگزیر است وقتاً فوقتاً سر و صدایی در مورد عمق و پهنای ضدیت خود با کفر و کمونیزم راه بیندازد ، تا نگذارد شک و تردید و یا سوالی در مورد هویت اصلی خودش ، در اذهان سرباندهای اسلامی و هم باند هایش ، شکل گیرد و آنان در مورد شناخت شان از وی به سازمان های مادر (CIA و MI6) گزارش بدهند (و یا اگر از این پروسه عبور کرده خود شانرا به کلفرنیا رسانده باشند ، در چنین صورت باز هم ناگزیرند باین شگرد به مخالفین داو و دشنام بدهند) .

از آغازین لحظات شکل گیری مذهب - این افیون توده ها - در ذهن بشر ، فکر و ذکر امر و نهی ، در واقع حاکمیت بر مردم و حفظ منافع طبقاتی ، بر اساس باور های دینی آغاز شد . نهال زهر آگین مجموع احکام و آموزه های دینی در هیئت یک دولت ایدئولوژیک ، در قالب اسلام سیاسی با ریختن خون هزاران هزار انسان تهیدست و بیگناه پرورنده شد . از صدر اسلام و دوره های چهار یار محمد ، باغبانانی آمدند و از جهان رفتند . هر کدام مطابق سلیقه و خواست شان ، پیوند هایی بر این نهال زهر آگین زدند ؛ و جهانی را به خاک و خون کشیدند ؛ و تمدن هایی را لگد مال کردند ؛ و هزاران هزار جلد کتاب حاوی مهمترین دستاورد های محققین و کاوشهای علمی دانشمندان را در کشور های تسخیر شده به کام آتش افگندند .

در قرون میانه اسلام سیاسی کمرنگ شد ؛ مگر با زوال امپراطور عثمانی نفسی تازه کرد . بعد ها سودا گرانی دینی ، چون محمد عبده و شرکاء خواستند برای اسلام سیاسی تئوریهایی بیابند . سر انجام (به دستور متفکرین و متخصصین توطئه و تخریب و انهدام در سازمان های CIA و MI6 ؛ در ۱۹۲۸ در مصر " اخوان المسلمین " (به رهبری حسن البنا) و در ۱۹۴۱ " جماعت اسلامی " (به رهبری مولانا مودودی) عرض وجود کرد و به ثمر رسید . هدف اساسی آنان وسعت و گسترش کارنامه اسلام و کاربرد های سیاسی و تصرف و

غارت و تسخیر قدرت حاکمه دولتی و تسلط بر انسان ها و قلمرو خانواده هایشان بنام حکومت ایدئولوژیک بود . در حرکت اینان اسلام در روشنائی سایر ایدئولوژی های معروف و شناخته شده قرن بیستم تعریف می شد . به گفته OLIVIER ROY [درج کتاب اش (شکست اسلام سیاسی)] :

« آنها این نو آوری را به عنوان نمودن بازگشت به اصل ، یعنی با عنوان نمودن بازگشت به قرآن وحدیث و به صدر اسلام مشروعیت می بخشیدند » .

به فرموده خمینی این نماد جنایت ، جهالت و خیانت به منافع مردم ایران و منطقه توجه کنیم :
 « ما باید به هر قیمت شده باشد انقلاب خودمان را به تمام ممالک اسلامی صادر کنیم » ؛ « ریشه تمام مصیبت هایی که تا کنون برای بشریت پیش آمده از دانشگاه ها بوده است ... همه مصیبت هایی که در دنیا پیدا شده از متفکرین و متخصصین دانشگاهی است ... اگر به اسلام علاقه دارید ، بدانید که خطر دانشگاه از خطر بمب خوشه ای بالاتر است . » (دیدار با اعضای دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه ، ۲۷ آذر ۱۳۵۹)

بر گردیم به کشور ویران شده خود و اشاره ای کنیم به چند جاسوس سازمانهای اطلاعاتی غرب و سوسیال امپریالیزم شوروی که در رأس داره گک های اخوانی پیرو همین ایدئولوژی مکتب اسلام بنیادگرا تعبیه شده ؛ چون ربانی ، مسعود ، سیاف ، گلبدین ، مزاری ، محقق ، خلیلی ، محسنی ملا عمر وسایر جنایتکاران و میهن فروشانی از همین دست ، که تا اکنون به جنایات شان ادامه به خاطر حضور دایمی تانک های جنگی و طیارات بمب افکن امریکائی و شرکا ، وتداوم قتل عام مردم ما توسط ارتش تجاوزگران و تاراج ثروت های وافر و کمیاب زیر زمینی و... ما ، دعا می کنند و از خدای ظالم شان استدعا می نمایند که پیکر پاره پاره این سر زمین خون و آتش و مردم فقیر و اسیرش همیشه در زیر زنجیر و چرخ تانک های تجاوزگران امریکائی قرار داشته باشد ، تا امنیت فیزیکی و مالی این جنایتکاران و رهنزان وطن فروش (که بارها به ناموس مادران و خواهران خود تجاوز جنسی نموده اند) در چنین شرایطی تأمین گردد .

این باند های جنایت کار که در واقع ادامه دهنده گان تفکرات پیشوایان مبتذل ، فریبکار و وابسته ی شان ، مثل [حسن البنا ها ، مودودی ها و ...] و خادم دستگاه های جاسوسی غرب اند ، با توانمندی تسلیحاتی و پولی که دارند از بدو زایششان تا هم اکنون قلم به دستانی فرومایه و وجدان فروخته را اجیر کرده ، در خدمت گرفته اند ، تا خود فروشان همراه با سایر اجنت های مخفی ، و علنی روسی و غربی و ... ، به آنانی بتازند که تحمل چنین شرایط برای شان غیر ممکن شده ، و اگر هزار جان داشته باشند ، در راه رهائی کشور از سلطه امپریالیزم و باند های مزدور اسلامی و "غیر اسلامی" آنرا فدا می کنند .

بلی ، همین اجیران قلم به دست که در کار و بار فروش کالای سیاسی خود به هر خریداری ، تخصص دارند ، و در قالب آدم های مذهبی بافهم ، بر انسان های شریف و میهن پرست و پرشور و ایدئولوژی علماً تنظیم شده ی آنان می تازند و لجن پراگنی می کنند ، قادر نیستند با نام اصلی خود وارد میدان مبارزه گردند ؛ زیرا به درستی میدانند که اکثریت بالاتر از ۹۹ در صد مردم افغانستان و خلق های منطقه از آنها شدیداً متنفرند و با پخسه های تف بر روی آنان ؛ نفرت و خشم خودشان را بازتاب می دهند .

از مدتی که نطفه چرکین باند های اسلامی را سازمان های جاسوسی غرب (MI6 و CIA) در زهدان ISI پاکستان و المخبرات العامه عربستان سعودی شوت کرد ، و این نطفه های خون و خیانت ورذالت با تولد نامیمون شان آغاز به غارت و کشتار مردم و... کردند ، در گام نخست در تقابل خونین با چپ انقلابی قرار

گرفتند. یک مسلمان صادق؛ تا کنون نه دیده و نه شنیده شده که یک بنیاد گرای غیر وابسته به سیستم های اطلاعاتی داخلی و خارجی، چنین الفاظ دور از فرهنگ شریف انسانی را با چنین بیشرمی از زبان قلم بر روی کاغذ انتقال داده باشد. زمانی که مخالفین انقلاب اکتوبر از جمهوری های جنوب شوروی به افغانستان آمدند چنین الفاظ رکیک را در مورد کمونیست ها با احتیاط بر زبان می راندند. بعد از سال های ۱۹۵۰ که قدرت دولتی از جانب رویونیست های خاین روسی غصب شد، عوامل اطلاعات آن کشور در بین مهاجرین وارد افغانستان شدند. آنان برای اینکه هویت شان برملا نگردد این گونه داو و دشنام را نشخوار می کردند، تا از مهاجرین اصلی تفکیک نشوند. این شخص ننگ ابدی نوشتن چنین داو و دشنام را بر پیشانی اش حک کرد، تا اگر موفق شود به مثابه سمبول ضدیت با کمونیزم و کمونیست ها شناخته شده به پابوسی امپریالیزم امریکا و شرکا موفق گردد.

من بنا بر مصروفیت هایی که دارم، هم اکنون مجال نقد و بررسی نوشته سراپا فحاشی این شخص مجهول الهویه را ندارم. هرگاه هم چنین فرصتی را پیدا کنم، می بینم که دوستان و رزمندگان دیگری چون (عزیز نعیمی) جهات دیگر این نوشته ارجل و دشنام نامه را به طرز بی سابقه ای به زیر شلاق منطق برده و ناگفته هایی را، که طی قرون متمادی هیچ موشکافی پرده از روی آن بر نداشته؛ بر ملاء و آشکار ساخته است (پیغمبری که خود مولود نکاح غیر اسلامی بوده و بنا بر استدلال این شخص مرموز، باید رهبرش هم حرامزاده باشد).

فاریابی نام در جای از واکنشنامه اش؛ تراوش مغز "متفکر" خود را [طعنه گویا به رخ تمام آنانی که از بد حادثه یعنی جنایات مزدوران وطن فروشان خلق و پرچم و خاد و قوای متجاوز و جنایتکار روس و باند های آدمکش، رهن و وطن فروش اخوان جهادی و طالبی و قوای متجاوز و اشغالگر امپریالیزم جنایتکار امریکا و دولت مزدور آنها به سرباندی کرسی (این خاین ملی) خانه و کاشانه و هست و بود شانرا ترک گفته به کشور های خارجی پناهنده شده اند] این چنین بر روی کاغذ ریخته است:

« ... اگر جناب سدید که سوسیالیزم را نظام انسانی تر برای سایر انسان ها می داند و خود بر دسترخوان کاپیتالیزم و امپریالیزم که دشمن سوسیالیزم است زانو زده ... »

خواننده با درد! به هر دین و آئینی که باورمندی و علیه اشکال وابستگی قرار داری و بر ضد تجاوز و اشغال - از هر جانبی، و از هر کشوری که باشد؛ به نبرد در عرصه های مختلف پرداخته و هم اکنون می پردازد، بیا یکبار به سوسیالیزم و کمونیسم این انسانی ترین نظام سیاسی در طول تاریخ بشریت [که زحمتکشان و تمام بشریت را از هر نوع استثمار وستم سرمایه و امپریالیسم و دیگر نظام های ضد مردمی و ضد انسانی نجات می دهد و برخلاف ادیان و مذاهب (که روابط بین زن و مرد را بر مبنای رقیت زن به مرد و محرومیت از حقوق برابر انسانی و اجتماعی با مرد حکم می نمایند)؛ در این نظام زن از تمام حقوق برابر انسانی و اجتماعی و سیاسی با مرد برخوردار بوده و روابط بین زن و مرد نیز بر اساس انسانی تنظیم می شود]؛ از دید یک تن از نابغه های شناخته شده جهان (انشتین) که قلم به دستان اجیر سرمایه و مزدوران وطنی شان می کوشند در نوشته ها خود از وی نام نبرند، و یا کمتر در مورد نبوغ و دانش عظیم وی تماس بگیرند؛ درنگ کن:

البرت انشتین در بخشی از مقاله بلند و علمی خود (" چرا سوسیالیزم؟ ") می نویسد :

که زنده گی ما دو جنبه دارد . یکی وجود فردی ماست که برای رفع نیاز های اولیه خود تلاش می کند ؛ دیگر اینکه ما وجود اجتماعی هم داریم که محبت و تشویق مردم را به خود جلب می کند و خواهان سهیم شدن در زدودن غم مردم و برپائی امکانات بهتر زنده گی برای عموم است .

و ؛ اما در مورد " ڈر " سفتن دیگر این شخص گمنام که اهداف ناپاکی را با طرح سوالات ضد اخلاق بشری اش [« ... و خود بر دسترخوان کاپیتالیزم و امپریالیزم که دشمن سوسیالیزم است زانو زده ... »] ، از آقای سدید - زیرکانه دنبال می کند - باید به طور بسیار فشرده اشاره نمود که : با یک جهان تأسف که نگارنده مرموز (فاریابی) در نوشته اش تمام کسانی را که از بد حادثه به کشورهای غربی پناهنده شده اند ، با بی رحمی (عامل نفوذی روسیه فدرال در تشکیل اسلام جهادی و یا سازمان سیا) توهین کرده است . در اصل این پول بسیار بسیار ناچیز به اصطلاح "کمک" ، از استثمار پرولتاریای کشورهای غربی و سایر زحمتکشان جهان تأمین می شود . صفر عشاریه صفر صفر صفر (۰۰۰۰) در هزار این پول به مستمندان بومی و پناهنده های خارجی (آنهم با اشکال توهین) پرداخت می شود . و مهمتر از همه که : سرمایه کشور ندارد . پس همین امپریالیست ها بودند که در کشورهای به اصطلاح "جهان سوم" با صدور سرمایه از دهه ها بدینسو ثروت همین کشور را زیر نام های مختلف به غرب انتقال دادند (از جمله ثروت خلقهای افغانستان را) . در مجموع این ثروت های به غارت برده شده ، به کیسه سرمایه داران غربی سرازیر شده ، که هم اکنون با سوء استفاده از صلاحیت تقسیم نعم مادی ، به پناهنده های استثمار شده ی کشورهای "جهان سوم" [که از بد حادثه یا روشنتر بگویم روی پروژه های استعماری و استثمار و نظامی خود این سرمایه سالاران و توسط عوامل دست نشانده ی شان از کشورهای پدري رانده شده ، آواره دشت و بیابان و کوه و کتل سر زمین های بیگانه شده اند ، تا باند های دست نشانده (از باند تره کی و امین و کارمل و نجیب گرفته ، تا باند های جهادی و طالبی (ساخته امریکا و روس) همینطور کرزی امریکایی (بدون دغدغه خاطر در غارت ثروت های مادی و معنوی و استثمار خلق های مظلوم این کشور سرچوالم را با امپریالیست ها گرفته بتوانند] ؛ بخش بسیار بسیار ناچیز این پول به چنگ آورده را می پر دازند .

بحث اینکه : پول به اصطلاح "ولفیر" یا "سوسیال" چگونه و از کدام بودجه و از کدام مدرک و چرا به بخش های پناهنده گان پرداخت می شود ؛ در این یادداشت نمی گنجد .

آقای سدید ! من به این شخصی که من را ، شما را ، مردم ما را ، و مردم جهان را و میلیارد ها انسانی را که در طی سده ها زیستند ، توهین کرده است . با تمام توهین اش ، من وی را یک انسان می دانم . توقع دارم مثالی را که در زیر می آورم موجب ناراحتی کسی نگردد :

چینیایی ها یک مثل دارند که :

" اگر ما هر سگی را که به طرف ما طوطو وعو عو کند ، با سنگ بزنییم هرگز به مقصد نمی رسیم "

حالا شاید صد تن باشند که هر چه در قلب چرکین و پرکین و در مغز علیل و بیمار خود داشته باشند ، و به نام نقد و انتقاد متوجه ما بسازند ، جواب همه اینها را نباید داد ؛ منهای شمار ناچیزی از جیره خواران آمده از بخش های آسیایی شوروی سابق به افغانستان و خزیده در باند های اسلامی اخوان روسی (شورای نظار جمعیت اسلامی) و اخوان امریکائی (و یا در کلفرنیای امریکا لنگر انداخته و با یک تن از اجنت های تا کنون

مخفی مانده شوروی سابق و روسیه کنونی مقیم تورنتو در تماس دائمی قرار گرفته) ؛ همینطور عده ای از ملا های ایرانی شده وابسته به اطلاعات ایران و سایر عناصری که در خدمت سازمان های اطلاعاتی کشور های غربی به شمول ISI پاکستان و المخابرات العامه عربستان سعودی قرار دارند .

یاد آوری لازم :

آقای سدید ، اجازه بدهید بنویسم : حال که شما از طرف این شخص متهم به کمونیست بودن هستید ، لطف نموده جهان بینی و موضع ایدئولوژیک - سیاسی تان را با شفافیت بیان نمائید و مشخص سازید که آیا به مثابه یک کمونیست می نویسید و یا یک فرد آتہ ئیست و دموکرات و یا... .

شعری بلند از **سعیدی سیر جانی** را به شما و تمام کاوشگران شریف و انسان دوستی که در پی دریافت درست از نادرست ، از عمر عزیزشان مایه گذاشته اند ، و علیه اشکال ستم و تجاوز و تسخیر و غارت و بی عدالتی و خرافات ؛ هکذا افشای بی امان سیمای واقعی اشخاص وابسته و جواسیس هزار چهره ، شجاعانه می رزمند ؛ تقدیم می نمایم .

در مبارزه تان علیه خرافات و پرستان و اشاعه کننده گان جیره خوارامپریالیزم پیروز باشید .

با احترام

خدا نا شناس

خبر داری ای شیخ دانا که من
 خدا ناشناسم ، خدا ناشناس
 نه سر بسته گویم در این ره سخن
 نه از چوب تکفیر دارم هراس
 زدم چون قدم از عدم در وجود
 خدایت برم اعتباری نداشت
 خدای تو ننگین و آلوده بود
 پرستیدنش افتخاری نداشت
 خدائی بدینسان اسیر نیاز
 که بر طاعت چون توئی بسته چشم
 خدائی که بهر دو رکعت نماز
 گه آید به رحم و گه آید به خشم
 خدائی که جز در زبان عرب
 به دیگر زبانی نفهمد کلام
 خدائی که ناگه شود در غضب
 بسوزد به کین خرمن خاص و عام
 خدائی چنان خود سر و بلهوس

که قهرش کند بی گناهان تباه
 به پاداش خشنودی یک مگس
 ز دوزخ رهاند تنی پر گناه
 خدائی که با شهپر جبریل
 کند شهر آباد را زیر و رو
 خدائی که در کام دریای نیل
 برد لشکر بیکرانی فرو
 خدائی که بی مزد و مدح و ثنا
 نگردد به کار کسی چاره ساز
 خدانیست بیچاره ، ورنه چرا
 به مدح و ثنای تو دارد نیاز !
 خدای توگه رام و گه سرکش است
 چو دیوی که اش باید افسون کنند
 دل او به "دلایل بازی" خوش است
 وگرنه « شفاعت گران » چون کنند
 خدای تو با وصف غلمان و حور
 دل بندگان را به دست آورد
 به مکر و فریب و به تهدید و زور
 به زیر نگین هر چه است آورد
 خدای تو مانند خان مغل
 "به تهدید چون بر کشد تیغ حکم"
 ز تهدید آن کارفرمای کل
 "بمانند کر و بیان صم و بکم"
 چو دریای قهرش درآید به موج
 نداند گنه کاره از بیگناه
 به دوزخ فرو افکند فوج فوج
 مسلمان و کافر ، سپید و سیاه
 خدای تو اندر حصار ریا
 نهان گشته کز کس نبیند گزند
 کسی دم زند گر به چون و چرا
 به تکفیر گردد چماقش بلند
 خدای تو با خیل کر و بیان
 به عرش اندرون بزمکی ساخته

چو شاهی که از کار خلق جهان
به کار حرمخانه پرداخته
نهران گشته در خلوتی تو به تو
به درگاه او جز ترا راه نیست
توئی محرم او که از کار او
کسی در جهان جز تو آگاه نیست
تو زاهد بدینسان خدائی بناز
که مخلق طبع کج اندیش توست
اسیر نیاز است و پابند آز
خدائی چنین لایق ریش توست
نه پنهان نه سربسته گویم سخن
خدا نیست این جانور ، اژدهاست
مرنج از من ای شیخ دانا که من
خدا ناشناسم اگر " این " خداست .
